

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بِنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۴۱) سراپردهٔ نور

گفتم:

- قبلاً فرموده اید که گاهی "او" سؤالی را به ذهن یک پژوهشگر راستین می افکند و از این راه او را به سوی

تحقیق سوق می دهد.

اما رشته ها و موضوعات پژوهشی بی شمار اند.

آیا ممکن است که هر پژوهشگری که صادقانه در هر یک از این رشته ها و موضوعات به پژوهش بپردازد،

به یک محقق مبدل شود؟

آن آشنا فرمود:

- پدیده های وادیِ واقعیات، موضوعاتِ پژوهش اند؛ و پدیده هایِ ساحتِ حقایق، موضوعِ تحقیق.

از طرفی، هر پدیده موجود در وادیِ واقعیات، صورتیِ متناظر در ساحتِ حقایق دارد

و لذا

هر پژوهشِ راستین در باره هر یک از پدیده هایِ وادیِ واقعیات، بالقوه، می تواند به تحقیق درباره پدیده

متناظر با آن در ساحتِ حقایق بیانجامد.

پرسیدم:

- بالفعل چه؟

در چه حوزه ها و یا موضوعاتِ پژوهشی، این احتمال که پژوهشگر به سویِ تحقیقِ سوق داده شود بیشتر

است؟

فرمود:

- در موضوعاتی که به مرزِ بینِ وادیِ واقعیات با ساحتِ حقایق نزدیک اند؛

و ضمناً

هر چه این موضوعات به آن مرز نزدیک تر باشند، احتمال تبدیل شدنِ پژوهش به تحقیق بیشتر خواهد بود.

پرسیدم:

- مرزِ بینِ وادیِ واقعیات با ساحتِ حقایق کجاست؟

چگونه می توان در پژوهش خود از این مرز عبور کرد و به حریم تحقیق پای گذاشت؟

فرمود:

- وادی واقعیات (مُلک) در بردارنده پدیده های متکثر است، اما ساحاتِ حقایقِ مراحلِ مختلفِ تجلیِ وحدت اند.

ساحاتِ حقایقِ لایه های مختلف دارند.

نخستین و پایین ترین لایه ساحاتِ حقایق - یعنی نزدیک ترین لایه به وادیِ مُلک - همان ساحاتِ ملکوت است.

و مرز بین این دو، جدا کننده این عالمِ کثرت از اولین ساحاتِ وحدت است.

افزود:

- در گنه تمامی پدیده های وادیِ واقعیات، این وحدت در پسِ کثرت و نیز حقیقت در پسِ واقعیت وجود دارد، به همین علت، پژوهشی که به مرز این دو وادی نزدیک تر باشد احتمال تبدیل شدنش به تحقیق بیشتر خواهد بود.

نا گفته پیداست ، پژوهش ای به این مرز بسیار نزدیک می شود که موضوع آن بررسی وجودِ وحدت در پسِ کثرت باشد.

چنین پژوهشی، اگر صادقانه انجام شود، به احتمال زیاد، دیر یا زود، به اثبات وجودِ ساحاتِ حقایق در پسِ وادی واقعیات، و نیز به تحقیق درباره چگونگی پدیده های آن ساحات منجر خواهد شد.

پرسیدم:

- آیا در حال حاضر پژوهش‌هایی وجود دارند که به این مرز بسیار نزدیک باشند و، به گفته شما، در آینده ای نه چندان دور، به اثبات وجود ساحت حقایق در پسِ وادی واقعیات، و تحقیق درباره چگونگی پدیده های آن ساحت منجر شوند؟

فرمود:

- آری.

برخی فیلسوفان، با روش عقلی و نظری، به بررسی همین امر می پردازند و، اگر در کارشان صادق باشند، ممکن است، به خواست "او"، تبدیل به حکیمان (فرزانگان) شوند

و

بعضی دانشمندان راستین که، صادقانه، به بررسی احتمال وجود وحدت در پس کثرت ظاهری پدیده ها در این عالم می پردازند نیز ممکن است، به خواست "او"، به محققان مبدل شوند.

پرسیدم:

- در محدوده علوم امروز، چه نوع پژوهشی ممکن است وحدت در پس کثرت را نشان دهد؟

فرمود:

- پژوهش درباره خشت اولیه و بنیادین بنای هستی در وادی واقعیات

پرسیدم:

- جنس آن خشت چیست؟

آب؟ خاک؟ گِل؟

آیا اصلاً آن خشت از جنس ماده است؟

یا

آن گونه که برخی می گویند از جنس حرکت، انرژی، و یا نیرو (یعنی عامل حرکت) است؟

فرمود:

- این تفکیک ها ساخته ذهن شما انسان هاست. شما این مفاهیم و مقولات را از پدیده های متکثر موجود

در محیط اطراف تان گرفته اید.

حتی دانشمندان هم، در پژوهش های سنتی خود، ذرات را جدا از نیروها بررسی می کردند.

بسیاری از آنان بر این باور بودند که

یک ذره بنیادین واحد وجود دارد که همه چیزهای ملموس، ترکیبی از آن است

و نیز

همه نیروهای متنوع موجود در این عالم، در نهایت، اشکال گوناگون یک نیروی بنیادین واحد هستند.

افزود:

- اما، همان گونه که جدیدترین پژوهش های علمی نشان داده اند، حقیقت آن است که در شالوده بنای

هستی، خشتی به کار رفته است که، با یک نگاه، تجلی آن نیروی بنیادین واحد است و، با یک نگاه دیگر،

تجلی آن ذره بنیادین واحد.

به بیان دیگر آن خشت در یک نگاه جنبش است و در نگاهی دیگر جنبنده.

پرسیدم:

- نام آن خشت چیست؟

فرمود:

- آن خشت، نور نامیده می شود.

نور، سراپرده ای است که وادیِ واقعیات را احاطه کرده است.

نور، پرده ای است که، به تعبیری، وادیِ واقعیات را از ساحتِ حقایق جدا می کند و، به تعبیری دیگر، این

دو را به هم می پیوندد.

نور سپید - نوری که شما انسان ها در این عالم با آن آشنا هستید - جلوهٔ ملکی آن پرده است.

افزود:

- نور سپید

همان پردهٔ سپیدی است که نویسندهٔ حقیقی را در خود نهان داشته است

و

همان تپهٔ سپیدی است که به اهتزاز در آورندهٔ حقیقی پرچم منقش به اژدها را از نظرتان پنهان نموده است.

از آن آشنا پرسیدم:

- آیا انسان هایی هستند که خود از جنس نور، و رابط بین ساحت حقایق و وادی واقعیات، باشند؟

پرسی بود که از کُنه دل خسته و درمانده من، بر زبانه آمد.

آن "همیشه آشنا"

سر خود بالا برد

گویی از ابر بهار، نم ی از نور سپید، بر لبانش بارید

غنچه ای از لبخند، بر لبانش بالید

آنگه آن غنچه شکفت

آن "همیشه آشنا"

با نگاهی و ندایی آرام، به سؤال دل من آری گفت.

ادامه دارد